

به مدرسه برود و ساعت اول را غیبت کند. آموزگار امسالشان خیلی مهربان است و مطمئن بودم ناراحت نمی‌شود. از شما چه پنهان، خودم هم خیلی خسته بودم و می‌خواستم یک ساعت بیشتر بخوابم. به پسرم چیزی نگفتم، چون نمی‌خواستم عادت کند به این بهانه‌ها، اما برنامه‌ی ذهنی خودم این بود.

### صبح شنبه

پسرم صبح مثل بقیه‌ی روزها از خواب بیدار شد، اما من نه. وقتی پیشم آمد که: «مامان دیرم می‌شه‌ها! چرا بیدار نشدی؟» به او گفتم خسته نیستی؟ من خیلی خسته‌ام. می‌خواهی زنگ اول به مدرسه نروی؟ با تندی و قاطع گفت نه. آخر امروز شنبه است. اولین زنگ اولین روز هفته. نمی‌شود که نروم! برنامه‌ی درسی‌اش را حفظ نبودم. فکر کردم حتماً درس مهمی دارد که این زنگ اینقدر دقیق در ذهنش مانده‌است و اصرار به حضور در کلاس دارد! با بی‌حوصلگی بلند شدم، حاضرش کردم و به مدرسه رفتیم.

### عصر شنبه

پسرم وقتی از مدرسه آمد، برخلاف دیگر روزها، حدود یک ساعت خوابید. می‌دانستم خسته است. بیدار که شد، به او گفتم آفرین به پسر گل خودم! معلوم است که تصمیم گرفته‌ای امسال دانش‌آموز خیلی منضبطی باشی. خوشم آمد که صبح غیبت نکردی!

پسرم نگاهی از روی شیطنت به من کرد و گفت: «اما مامان خانم یادت باشد یک زنگ از تو طلبکارم. پس به جای امروز، فردا ساعت اول را به مدرسه نمی‌روم!» انگار یخ کرده باشم! خشکم زد! اعتراض کردم که: «بچه، من کلی خوش حال شدم که تو امروز غیبت نکردی، حالا تو می‌خواهی فردا تلافی کنی؟ این چه وضعیه! صبح امروز به خاطر خستگی دیشب و دیر خوابیدنت اجازه داشتی نروی. برای فردا چه بهانه‌ای داری؟ اصلاً بگو ببینم برای تو امروز و فردا چه فرقی دارند؟»

صبر نکرد. خیلی راحت موجه کرد که زنگ اول شنبه با همه‌ی زنگ‌ها فرق دارد. هر روزی و هر ساعتی را دوست دارد غیبت کند، اما زنگ اول شنبه را نه. مدام می‌گفت کلی حرف داشتیم برای گفتن. تازه، می‌خواستیم ببینم بچه‌ها عیدشان را چه کارهایی کرده‌اند! نمی‌شد که نروم.

### باورم نمی‌شد! این زنگ، نه ورزش داشتند و نه هنر!

پسرم توضیح داد که از اول سال با آموزگارش قرار گذاشته‌اند این ساعت را حرف بزنند و از تمام اتفاقاتی که هفته‌ی گذشته دو

## اولین ساعت اولین روز هفته

شنبه‌ها زنگ اول چه درسی دارید؟ شاید شما هم از آن دسته آموزگاران باشید که هنگام چیدن برنامه‌ی کلاسی، یکی از درس‌های اصلی و تقریباً مشکل را برای اولین روز و اولین ساعت هفته انتخاب می‌کنید! می‌گویند یادگیری در این ساعت در حد بالاتر و بهتری اتفاق می‌افتد!

### پنج‌شنبه

پنج‌شنبه و جمعه‌ی شلوغی در پیش داشتیم. به جبران دیدو بازدیدهای جامانده از عید نوروز، دو جا مهمان بودیم و ناچار بودیم برویم. پنج‌شنبه شب شام حضری خوردیم و چون پسرم چندان راغب نبود، برایش از بیرون ساندویچ گرفتیم. من آشپزی نکردم، چون تمام آن روز را بیرون بودم و از طرف دیگر می‌خواستم زودتر بخوابم تا برای مهمانی فردا هم انرژی داشته باشم.

### جمعه

صبح زود با مامان مامان گفتن‌های پسرم از خواب بیدار شدم. حالش چندان خوش نبود. کمی تهوع داشت. سعی کردم کنترلش کنم تا بهتر شود. بهتر هم شد، اما تا ظهر همچنان احساس سنگینی معده راحتش نمی‌کرد. پشیمانم کرد از خرید ساندویچ از بیرون. به هر حال، مهمانی را رفتیم. شب خیلی دیر به خانه رسیدیم. همگی خسته بودیم. باید برای شنبه آماده می‌شدیم. تا به کارهایمان برسیم و بخوابیم، ساعت از ۱۲ شب گذشته بود. ته ذهنم آماده بودم که اگر دیر شد و پسرم دیر خوابید و صبح سرحال نبود، به بهانه‌ی ناخوشی‌اش، به او اجازه بدهم کمی دیرتر

## برنامه هفتگی



روز تعطیل آخر هفته برایشان افتاده است، بگویند. اسم این زنگ را هم گذاشته‌اند: زنگ «درد دل».

### شنبه‌ی بعد، قبل از اولین زنگ

تا شنبه‌ی بعد صبر کردم. صبح، قبل از ساعت شروع کلاس، همراه پسر م با یک جعبه شیرینی در مدرسه بودیم. آموزگارش زود آمده بود. با او حرف زدیم و از اشتیاق پسر م بابت این ابتکار گفتم. از او تشکر کردم بابت درک نیاز بچه‌های این سن به حرف زدن و تحمل گفته‌های تلخ و شیرین آن‌ها!

### اولین زنگ اولین روز هفته

آموزگار برایم توضیح داد: اولین زنگ اولین روز هفته بچه‌ها هنوز تمرکز کافی ندارند که به آن‌ها درس جدید بدهم. بعضی‌شان هم خوابشان می‌آید. باید تدبیری به کار ببریم که آماده شوند برای یک هفته درس و تلاش. از طرف دیگر، بچه‌ها کلی حرف برای گفتن دارند. معمولاً در کلاس چنین فرصتی به آن‌ها داده نمی‌شود. با این برنامه‌ای که ما پیاده می‌کنیم، بچه‌ها را آماده می‌کنیم برای شروع درس. با حرف زدن، هم خواب از سرشان می‌پرد و هم تخلیه می‌شوند. گاهی در ساعت‌های دیگر وقتی دانش‌آموزی می‌خواهد پرحرفی کند، هم کلاسی‌اش به او یادآوری می‌کند حرفش را نگه دارد برای ساعت درد دل. به این ترتیب، آن‌ها یاد می‌گیرند صبوری هم بکنند و حرفشان را نگه

دارند. در این زنگ، همه حرف می‌زنند و باید هم حرف بزنند. می‌توانند لطیفه و خاطره بگویند، می‌توانند از اتفاقات پنج‌شنبه و جمعه‌ی تعطیلشان بگویند و از ناخوشی‌ها یا مهمانی‌هایی که رفته‌اند. حتی می‌توانند از درس‌ها و کتاب‌هایشان بد بگویند. بعضی‌هاشان هم گله‌گذاری‌هایشان را مطرح می‌کنند. از اختلاف‌هایشان با دوستان هم کلاس و غیر هم کلاس و حتی ناراضی‌شان از مدرسه. از تکلیف‌های سخت و آسانشان و ... تنها یک سؤال برایم باقی بود: آیا مدیر و بالادستی‌ها از اجرای این زنگ اطلاع دارند و آیا در برنامه‌ی درسی مدرسه، چنین ساعتی تعریف شده‌است و توجیه قانونی دارد؟ معلم چه زیبا گفت: «دوره‌ی ابتدایی زمان آموزش اخلاق و روابط اجتماعی است. زمان آموزش مهارت‌های زندگی است. زمان آموزش صحبت کردن و اعتماد به نفس است. ما در این زنگ، همه‌ی این‌ها را تمرین می‌کنیم. یاد می‌گیریم با هم حرف بزنیم، خواسته‌هایمان را بگوییم، محبت کنیم، گله کنیم، قانع شویم، دل بسوزانیم و ...»